

زبان تاریخی قرآن؛ نمادین یا واقع نمون

در گفت و گو با استاد معرفت

* پژوهش های قرآنی: با سپاس از حضرت عالی؛ درباره قصص قرآنی و اینکه آنچه در قرآن بیان شده زبان واقعیت است یا زبان نمادین و تمثیل، و آیا اساساً قرآن از عنصر تخیل در جهت تربیت و هدایت سود جسته یا نه؟ نظر حضرت عالی چیست و آیا تحقیقات تازه ای در این زمینه داشته اید؟ استاد معرفت: در رابطه با قصص قرآنی سه نظریه وجود دارد؛ نظریه اول این است که این داستان ها واقعیت و حقیقت عینی دارد و قرآن برای تربیت انسان ها از قضایای عینی شاهد جسته و از حوادث واقعی بهره گرفته است، زیرا یکی از اصول تربیت صحیح این است که شواهدی که ارائه می شود تخیلی نباشد.

نظریه دوم این است که این قصه ها جنبه سمبلیک دارد و نوعی تخیل و صحنه سازی است، یعنی برای حسن یا قبح یک عمل، یا یک صفت، یا یک حالت، صحنه ای تخیلی ایجاد می کند تا از آن برای اثبات مدعا که همان حسن و قبح و زشتی و زیبایی آن صفت یا عمل باشد بهره جوید.

این نظریه که شاید عمر آن چند دهه باشد؛ می گوید قرآن از عنصر تخیل استفاده کرده و هدف او تربیت است؛ مانند کتاب کلیده و دمنه که کتابی تربیتی - اخلاقی است و برای نشان دادن حسن یا قبح برخی از صفات و کمالات؛ صحنه های تخیلی ارائه می دهد. مثلاً برای اینکه انسان باید کوشش و همت داشته باشد، تنبلی را برای رسیدن به هدف باید کنار بگذارد، و برای مجسم کردن این آرمان و اثبات زیبایی و حسن این صفت یا حالت، یک صحنه نمایش می دهد که همان داستان لاک پشت و خرگوش باشد؛ که این دو با هم مسابقه گذاشتند برای رسیدن به فلان درخت. خرگوش با خود فکر کرد که تا لاک پشت خود را تکان دهد و به هدف برسد مدت زیادی طول می کشد، بهتر است من چرتی بزنام تا وقتی لاک پشت به درخت نزدیک شد من با یک خیز از او جلو بزنام و مسابقه را ببرم. با این برنامه ریزی خوابید، و وقتی بیدار شد که لاک پشت به درخت رسیده بود و کار از کار گذشته بود. این صحنه سازی تخیلی است، چرا که قطعاً چنین داستانی اتفاق نیفتاده است. ولی این روش تربیتی برای کودکان و نوجوانان است. البته کلیده و دمنه در سطح بالا نوشته شده و در واقع کتابی تربیتی اخلاقی است که مخصوص کودکان هم نیست و به کار سنین بالا هم می آید.

اما باید توجه داشت این روش، از نظر علم تعلیم و تربیت، روش درستی نیست؛ زیرا شاهد یک مدعا باید شاهد صدق باشد نه تخیل. اثبات حسن یک صفت، بر مبنای تخیل ممکن نیست. اگر حکایتی که می خواهد شاهد زشتی یا زیبایی یک عمل باشد زیربنای آن خیال و تخیل باشد نمی توان بنای بلند یک ارزش را بر روی آن بنیاد نهاد؛ چرا که با روشن شدن این حقیقت که زیربنا تخیل و توهم است تمام آن مبنا فوراً فرو خواهد ریخت. اگر بخواهیم همه فضائل و رذایل اخلاقی را بر این پایه بنا کنیم ممکن است چند صباحی در مخیله طفلی اثر بگذارد، ولی همین که این کودک به رشد رسید و فهمید که این پایه سست است، بنایی که بر روی آن ساخته شده بود درهم می ریزد و نتیجه نمی دهد و چه بسا نتیجه معکوس دهد.

اینکه در بسیاری از جوامع بشری مسأله اخلاق را زیر سؤال برده اند به همین دلیل است که اخلاق و ارزش های اخلاقی را اموری اعتباری می دانند. می گویند شما رفتارهایی را حسن یا قبح شمرده

اید؛ ولی مدعایی است بدون شاهد حقیقی. لذا نتیجه معکوس دادن آن بیشتر است. کتاب گلستان سعدی کتابی اخلاقی - تربیتی است و تمامی حکایت‌هایی که در هر باب برای صحت مدعا نقل می‌کند واقعی است و فرق آن با کلیله و دمنه در همین است که او از تخیل استفاده کرده، ولی این از واقعیت استمداد کرده. این روش سعدی روش درستی است.

اصولاً در باب تربیت؛ باید توجه داشت، تربیت، امری واقعی است؛ نه اعتباری. متخلق شدن به اخلاق حسنه و کریمه و فضائل عالیّه انسانی، واقعیات است؛ نه اعتباریات. اگر واقعی است باید شاهد آن هم از واقعیات باشد. شما فکر می‌کنید روشی که سعدی گرفته از کجا گرفته؟ از قرآن گرفته. و گرنه صحنه سازی که هنر نیست، مغالطه گران هم برای اثبات یک باطل از همین روش استفاده می‌کنند و با یکی دو قصه خیالی، ضد ارزشی را ارزش جلوه می‌دهند.

اما اخیراً نظریه ای تازه مطرح شده که نظریه سوم است و عنوان آن «الفکر الاسلامی الحدیث» است؛ یعنی اندیشه نوین اسلامی. مطرح کنندگان این نظریه نیز افرادی مؤمن، متدین، دانشمند و مدافع قرآن هستند، یعنی در مقام دفاع از قرآن و حریم قرآن این نظریه را مطرح کرده اند و لذا این حرکت از مصر در همین دهه اخیر شروع شده و در پی آن است که به آنچه احیاناً ادعا می‌شود مبنی بر اینکه این داستان‌های قرآنی یا آداب و رسوم جاهلی که در قرآن انعکاس یافته با واقعیت‌های تاریخ سازگار نیست، سروسامان دهد و در مقام دفاع برآید.

راهی که اخیراً مطرح شده که همان اندیشه اسلامی نوین باشد می‌گوید قرآن از باورهای عرب استفاده کرده؛ اما اعتراف نکرده، یعنی قرآن برای استشهداد و اثبات مدعاهای خود در جهت تربیت و ترویج فضائل از باورهایی که عرب داشته استفاده کرده؛ و این تقریباً همان فنّ جدل و خطابه است که مسلم و پذیرفته شده است. یعنی انسان برای اثبات مقصود خودش، از مطلبی که خصم پذیرفته و باور دارد استفاده کند؛ بدون اینکه آن را خودش قبول داشته باشد. ولی چون طرف مقابل پذیرفته و باور دارد از آن به عنوان پل برای رسیدن به هدف استفاده می‌کند. این مانعی ندارد. قرآن هم همین کار را کرده است؛ به هیچ یک از این باورهای عرب که به عنوان شاهد آورده اعتراف نکرده است.

کسانی که نظریه سوم را باور دارند، این سخنان را در سنگر دفاع از قرآن اظهار می‌کنند، تا بگویند اگر در قرآن بعضی از حوادث تاریخی یا برخی مطالب بر خلاف تاریخ یا بر خلاف علم وجود دارد شما به قرآن خرده نگیرید؛ چون قرآن خودش اینها را قبول ندارد، بلکه اینها را به عنوان ابزار استفاده کرده و در مقام خطابه و جدل گفته است، و این راه عقلانی است که انسان از باورهای طرف بهره بگیرد برای هدف تربیتی بدون اینکه هیچ گونه اعترافی داشته باشد.

مثال فارسی بزنم؛ در فارسی مثالی داریم «نوشدارو پس از مرگ سهراب». این ضرب المثل میان ما رایج است، ما آن را در جایی به کار می‌بریم که می‌خواهیم بگوییم باید هرکاری را به جایش انجام دهیم، یعنی انسان اگر فرصت را از دست داد و وقتش گذشت هرگونه کوشش و تلاش دیگر بیهوده است. این هدف مقدسی است؛ یک پند، یک موعظه، یک تربیت، و یک نکته اخلاقی است. این ضرب المثل را از یک افسانه گرفته اند؛ چون ما در تاریخ نه رستمی داریم نه سهرابی داریم؛ نه افراسیابی، همه اینها افسانه است، ولی متداول است و هیچ گونه اشکالی ندارد که انسان بر مبنای یک افسانه که پذیرفته شده یک ملّتی است ضرب المثلی را اقتباس کند.

قرآن همین گونه است و اساساً به هیچ یک از حوادث تاریخی که در قرآن آمده، مانند قصه طوفان، قضایای نمرود، داستان فرعون و موسی، ماجرای شکافتن دریا و... باور ندارد. تمام اینها یک سری از باورهای عرب بود و قرآن از اینها استفاده کرده است، پس اعتراض نکن که: طوفان چه؟ قصه شکافتن دریا یعنی چه؟ زیرا پاسخ می دهیم که عرب اینها را باور داشته و قرآن از اینها استفاده کرده، شما به گردن قرآن نگذارید که به چیزی که واقعیت ندارد گردن نهاده، نه گردن نهاده، بلکه فقط خواسته به عنوان یک پل استفاده کند. نظریه قبلی می گفت اینها همه صحنه سازی است و صحنه های تخیلی؛ این نظریه می گوید اینها باورهای عرب است، قصه های مردمی و افسانه های بومی و فولکلوریک عرب است، و قرآن خواسته از اینها استفاده کند؛ به عنوان ابزار و به عنوان پل؛ اما اینکه اصل حادثه را بپذیرد این گونه نیست.

این پاسخی به غربی ها است که می گویند قرآن شما چون دربردارنده یک سری مسائل بی اساس است پس نمی تواند وحی باشد، بلکه ساخته و پرداخته تخیلات پیامبر اکرم(ص)، و در نتیجه ساخته بشر است. می خواهد جواب دهد که هیچ منافاتی ندارد که وحی باشد، ولی هیچ گونه اعترافی به این وقایع که شما می گوئید بی اساس است نداشته باشد.

این گروه (صاحبان نظریه سوم) چنان که دیده می شود از قرآن دفاع می کنند و حسن نیت هم دارند.

پرسش اصلی همین است که اکنون چه باید کرد؟ آیا نظریه اول را که می گوید همه قرآن واقعیت و عینیت دارد، بپذیریم؟ جواب آنها را که می گویند این رویداد به اثبات نرسیده چه بدهیم؟ این نظریه «الفکر الاسلامی الحدیث» چنان گسترش یافته و شایع شده و همه جا را گرفته که به دانشگاه های ما نیز رسیده است. البته از مصر شروع شده است.

کسانی را که این نظریه را باور دارند نمی توان بی دین یا ضد قرآن دانست؛ بلکه آنان می گویند، از قرآن دفاع می کنیم، و گمان می کنند این سخنان، دفاع از قرآن است، بنابراین نباید چوب و چماق به دست گرفت که تو کافر و بی دین هستی، و گرنه می گوید: ببخشید با شما سخنی ندارم! باید دلائل قوی ارائه کرد، هنر اینجاست.

✽ این نظریه را در چه کتاب هایی می توان به صورت مشروح دید؟

استاد معرفت: کتاب «الفن القصصی فی القرآن» نوشته محمد احمد خلف الله کتاب معروفی است که در رابطه با قصص قرآن نوشته شده، بعد دکتر خلیل عبدالکریم بر آن تعلیقاتی زد. خود محمد احمد خلف الله، مواردی از این دست را کم و بیش مطرح کرده، اما خلیل عبدالکریم در حاشیه بسیار گسترده تر مطرح کرده و در خیلی از موارد به مؤلف اعتراض کرده که چرا کوتاه آمده ای؟ و بعضی از این موارد را یک به یک بررسی کرده و با تفصیل و استدلال گفته اینها خرافاتی است و در این راستا شواهدی آورده است. سخن او چنین است:

«هناک من یری من قصص القرآن کلّها أو جلّها هی مشهورات عامیة استندها القرآن، لا اعترافاً بها،

بل معبراً للوصول الی غایتها فی الهدایة و الارشاد...»

سپس سخن محمد احمد خلف الله را نقل می کند که قرآن در روش بیان خود بر پایه اعتقادات و

تخیلات عرب و نه بر اساس حقیقت سیر می کند.

* در صورت امکان نمونه ای از مواردی را که در این کتاب مطرح شده توضیح دهید.

استاد معرفت: خلف الله در این کتاب به عنوان نمونه مسأله جنّ را مطرح می کند که مشرکین اعتقاد داشتند جنیان از آسمان استراق سمع می کنند تا خبرهای آن را بشنوند و سپس بر کاهنان زمینی القا کنند؛ چنان که کاهنان ادعا می کردند از غیب آگاهی دارند و اسرار را می دانند. خلف الله عبارتی از فخر رازی نقل می کند که تشبیه درخت روئیده در جهنّم به سرهای شیاطین در آیه «إنّها شجرة تخرج فی أصل الجحیم. طلّعها کأنّهُ رؤوس الشیاطین» چه توجیهی دارد؛ با توجه به اینکه ما که سرهای شیاطین را ندیده ایم، پس چگونه خداوند آن درخت مزبور را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است؟ فخر رازی می گوید: جواب هایی از این سؤال داده شده، نخستین جواب که همین نیز درست است این است که چون مردم بر این باور بودند که فرشتگان در نهایت نیک صورتی و نیک سیرتی هستند و شیاطین در نهایت زشت صورتی و زشت سیرتی هستند، لذا تشبیه انسانی در نهایت فضل و کمال به فرشته درست می نموده. همچنین تشبیه موجودی زشت و بدترکیب، باید به سرهای شیاطین باشد.

در کشف نیز ذیل آیه «لایقومون إلاّ کما یقوم الذی یتخبّطه الشیطان من المسّ» می گوید: بعضی انسان ها از قبرها که برانگیخته می شوند مانند شیطان زده بر می خیزند و این شیطان زدگی (جن زدگی) از پنداشت های عرب است که گمان می بردند شیطان به سر انسان می زند که او دیوانه می شود، و «مسّ» به معنای جنون است، و بر اساس باور عرب، انسان در اثر تماس با فرد جنّی عقلش درهم می ریزد، و مجنون نیز یعنی جنّ زده، و انکار جنّ نزد ایشان مانند انکار مسلمات است. بنابراین، عرب چنان جنّ را باور داشتند که گویی همواره آن را دیده اند.

خلف الله می گوید قرآن بر منوال این سبک ادبی سیر می کند تا باورهای کهن مشرکین را در هم ریزد، که این خود مرحله اول تبلیغ و دعوت اسلامی بود، چرا که در آغاز، زمینه این را فراهم می کرد که ادعا کنند، محمد نیز از کاهنان است و شیاطین او را از غیب آگاه می سازند و آنچه می گوید وحی آسمانی نیست. قرآن در پی ابطال این باور بود و به تدریج و با روش های مختلف به جنگ با این نگرش برخاست.

بر اساس آنچه قرآن می گوید، جنّ در کمین گاه هایی به استراق سمع می نشست: «نقعد منها مقاعد للسمع»، اما ستارگان و شهاب ها تیرهایی شد در کمین ایشان: «فمن یستمع الآن یجد له شهاباً رصداً». جنیان حتی بعد از پیامبری رسول خدا(ص) و بعد از ظهور معجزات، سرقت هایی می کردند: «إنا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب. و حفظاً من کلّ شیطان مارد. لایسمعون إلی الملائع العالی و یقذفون من کلّ جانب. دحوراً و لهم عذاب و اصاب. إلاّ من خطف الخطفة فأتبعه شهاب ثاقب». پس قرآن می خواهد این ذهنیت را از سر عرب بیرون کند، می گوید بله این گونه بوده که استراق سمع هایی می کردند ولی ما طردشان کردیم و از شرشان خلاص شدیم.

این روش مبارزه قرآن در اول کار بود، اما با پیشرفت زمان و استقرار اسلام در محیط عربستان و شهرت یافتن معجزات، مسلمان ها باورشان شده که در واقع شیاطین بالا می رفته اند و ستاره ها به عنوان تیر شهاب به آنان اصابت می کرد و آنها را می زد و نابود می کرد. در اینجا قرآن به روش

دیگری در مبارزه با این ذهنیت متوسل شد، لذا اعلام کرد که جنیان اگر غیب می دانستند پس از وفات سلیمان آن همه عذاب و سختی متحمل نمی شدند:

«فلما خرّ تبینت الجنّ أن لو كانوا يعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المہین».

روش گفت و گوی قرآن، گاه به گونه ای است که مفسران را دچار اشکال می کند، چون مسائل را جدی می گیرند. بعد دنبال این بحث می روند که آیا اجرام سماوی قبل از پیامبر هم بوده یا نبوده؟ اگر بوده چگونه تبدیل به تیرها شده؟ و دچار زحمت می شوند؛ غافل از اینکه اینها همه تصورات عرب بوده که قرآن خواسته به گونه ای با اینها مبارزه کند تا این باورهاشان را کم کم از میان ببرد.

محمد خلف الله به عنوان نمونه از فخررازی نقل می کند که گفته است:

«می گویند علت آن این بوده که جنّ خبرهای آسمان را استراق سمع می کرد. پس چون محمد(ص) مبعوث شد، آسمان تحت حفاظت قرار گرفت و برای شیاطین کمین قرار داده شد. هر که از ایشان به قصد استراق سمع می رفت شهابی به سوی او پرتاب می شد و او را می سوزاند، تا مبادا خبرهای آنجا را به زمین آورد و به مردم برساند و کار پیامبر را سخت کند و مردم را دچار تردید سازد. به همین جهت شهاب ها می باریدند. و معنای آیه «و جعلناها رجوماً للشیاطین» همین است. اما برخی چندین اشکال بر این کرده اند:

یک. شهاب باران که در کتب پیشینیان هم بوده مخصوص دوره پیامبر نیست. زمین وقتی گرم می شود گاز خشک از آن متصاعد می شود و با آتش موجود در سطح پایین تر از فلک، تماس پیدا می کند و اشتعال آن به صورت شهاب در می آید.

دو. چگونه جنّ با اینکه می دیدند هزاران نفرشان سوختند باز هم بالا می رفتند و کار آنها را تکرار می کردند؟

سه. اگر می توانستند نفوذ کنند چگونه لایه های آسمان را می شکافته اند؟ و اگر نمی توانسته اند چگونه اسرار آسمان را از فاصله ای دور می شنیدند؟ اصلاً چرا سخن فرشتگان را که در سطح زمین می آمدند، استراق سمع نمی کردند؟

چهار. چرا ملائکه از گفتن خبرهای آینده سکوت نمی کردند؛ تا در نتیجه جنی ها آن اخبار را بشنوند؟

پنجم. شیاطین (که طبعاً همان جنیان اند) که از آتش آفریده شده اند، و آتش که آتش را نمی سوزاند.

شش. اگر شهاب باران ها برای حفاظت و سلامت وحی بر پیامبر بود، چرا بعد از پیامبری و بعد از وفات پیامبر ادامه پیدا کرد.

هفت. این شهاب باران ها در نزدیکی زمین است؛ نه ملاً اعلی، چنان که آیه می گوید، چون اگر در ملاً اعلی بود ما نمی توانستیم ببینیم.

هشت. اگر شیاطین می توانند اسرار را از زبان ملائکه بگیرند و به کاهنان بدهند، چرا نمی آمدند افکار مسلمانان را بگیرند و به آنها بدهند، این کار که در دسترس تر است.

نه. اصلاً چرا خداوند از اول جلو آنها را نگرفت، چرا گذاشت بالا بروند که بعد نیاز به شهاب باران باشد.»

اینها اشکالات فخررازی است. احمد محمد خلف الله می گوید: اگر فخررازی از اول در می یافت که قرآن در پی مبارزه با این عقیده جاهلی و ویران ساختن آن با روش خاص خود است؛ نه اینکه اینها واقعیتی داشته باشد، و اینکه سیاست قرآن در این مسئله مثل مبارزه با شراب خواری گام به گام است؛ اگر اینها را می دانست و توجه داشت، خودش و دیگران را به زحمت نمی انداخت و اعلام می کرد که قرآن، تصورات مردم را به گردن خود آنها می گذارد، و در اینجا که این باور را پذیرفته، نه چون درست و واقعی بوده، بلکه برای این پذیرفته که آن را به تدریج ویران کند. لذا اول می پذیرد، بعد با مرور زمان آن را از بین می برد. به همین دلیل قرآن بر مردم، با عادات و رسوم و عرفیات خودشان احتجاج می کند. نسخ در تشریح هم به همین جهت قرار داده شده است.

بنابراین روشن است که قرآن قصه هایی را نقل می کند و برای پیامبری و حقانیت پیامبر شاهد می آورد که اهل کتاب به عنوان تاریخ باور داشته اند؛ نه آنچه را که تاریخ واقعی است. و به همین دلیل نمی توان بر پیامبر و قرآن اعتراض کرد که این قصه ها اشتباهات تاریخی است. و اگر شما این قضایا را تاریخ می دانید باید تعجباً بپذیرید و حال آن که نمی توانید بپذیرید؛ چون خلاف واقع است. البته در مواردی مانند تولد عیسی و ابراهیم واقعیت است. اینکه ابراهیم یهودی و نصرانی نبوده واقعیت است؛ چون ابراهیم قبل از موسی و عیسی بوده، اما آنجا که قرآن در مقام تربیت است و پند و عبرت و هدایت و ارشاد می دهد لازم نیست تاریخ درست باشد. و اینکه قرآن به همان داستان های مشهور و رایج بسنده کند، چیزی است که نقد ادبی و بلاغت عربی آن را تجویز کرده درست می شمارد و نویسندگان بزرگ بر همین منوال رفته اند. بنابراین اشکالی بر قرآن متوجه نیست.

این سخنان را محمد احمد خلف الله در صفحه ۸۷ تا ۹۱ کتاب خود گفته و من عمداً با این تفصیل نقل کردم که انگیزه بیشتری در شما ایجاد شود.

در ادامه محمد احمد خلف الله در قصه موسی و فرعون، مطالبی را به عنوان اصل مسلم یعنی حادثه تاریخی و واقعی نقل می کند، سپس حاشیه نویس که کاسه از آتش داغ تر است به او حمله می کند که چرا آن نظریه را که در آنجا مطرح کرده ای در اینجا فراموش کرده ای؟ مثلاً در فرستاده شدن موسی به سوی فرعون همراه با نه معجزه (تسع آیات) محمد احمد خلف الله، آن را واقعی می داند. استاد خلیل عبدالکریم در مقام ردّ و اعتراض بر او و دیدگاهش در زمینه لباس واقعیت پوشاندن به این قضایا می نویسد:

«أما الأوغر؛ فانه يعتبر حكاية موسى و فرعون، و خروج بنی اسرائیل من مصر، و ضرب ملأ فرعون بالجراد و الضفادع و القمل و الدم، و تحدی موسی للسحرة، و انقلاب العصا الی حیه أو ثعبان أو جان، نقول إنه يعتبر كل هذه الحكایات تاریخاً، مع أنه لا يوجد فی العالم بلد أحرص علی تدوین تاریخه كتابه كمصر، و لیس فی التاریخ المصری شیء منها، و مع ذلك فقد عدّها المؤلف قصصاً تاریخياً.»

می گوید خشک تر و بی حاصل تر از آنچه گذشت حرف این آقا است که حکایت های مربوط به موسی و فرعون، و هجوم ملخ ها و... به لشکر فرعون، و مبارزه موسی با ساحران و تبدیل شدن عصا به اژدها را تاریخ می شمارد. با آن که هیچ ملّتی حریص تر از ملّت مصر بر ثبت تاریخش نبوده، و در عین حال، هیچ یک از این قضایا در تاریخ مصر ثبت نشده است.

خلیل عبدالکریم بر خلف الله اشکال می کند که تو که مصری هستی و تاریخ مصر را خوب می شناسی، چگونه بر این قضایا لباس تاریخ پوشانده ای. اینها همه توهمات اهل کتاب و عرب مجاور و

همسایه ایشان است؛ قرآن هم از آنها استفاده کرده، و گرنه، نه فرعونى هست و نه موسایى. همه تخیلات و تصوّرات عرب است. می گوید مصر، تاریخ و رویدادهای خود را روز به روز ثبت کرده است؛ مانند چینی ها. با وجود این، اصلاً در صفحه های تاریخ، نامی از موسی و بنی اسرائیل و شکافته شدن دریا و موسی و فرعون و غرق شدن نیست، همه افسانه های عرب بوده و قرآن از آنها برای هدف خود به عنوان ابزار استفاده کرده است.

✽ چنین افرادی راهیابی و نفوذ این همه مطالب را به عرب و ادبیات عرب، چگونه توجیه می کنند؟

استاد معرفت: امت عرب این را می دانسته، ابن خلدون هم بیان کرده است؛ می گوید: عرب در همسایگی یهود واقع شده بودند. و به امر آفرینش و مسائل تاریخ و سرگذشت پیامبران و امت های پیشین اشتیاق داشتند. چنان که هر انسانی به این مطالب کم و بیش مشتاق است. و یگانه مرجع علمی در جزیره العرب یهود بودند. عرب نزد ایشان می رفتند و این گونه مسائل را می پرسیدند. آنها هم این قصه ها را می گفتند و عرب به همین قصه ها دلخوش بودند. حتی در تاریخ آمده که داستان رستم و اسفندیار در جزیره العرب مطرح بوده و نقل می شده و همین داستان ها که بعد در شاهنامه فردوسی به نظم کشیده شد، پیش از ظهور پیامبر اسلام در مسجدالحرام مطرح می شده است.

✽ ارزیابی شما از این نظریه چیست، آیا می توان آن را پذیرفت یا نه، و اگر نمی توانیم بپذیریم، چگونه باید از آن پاسخ داد؟

استاد معرفت: برای جواب دادن به این دیدگاه خیلی به زحمت افتادیم. سه سال تلاش شبانه روزی کردم و از هر امکاناتی استفاده کردم؛ از منابع داخلی و خارجی و مراکز مختلف جهانی برای فهمیدن یک قصه کمک گرفته ام، گاهی سؤال را روی اینترنت می فرستادیم تا پاسخ برای ما بیاید. البته گروه های زیادی به ما کمک کردند. این گونه موارد مانند این است که دیوانه ای سنگی در چاه می اندازد و هزار عاقل را به زحمت می افکند. منفی بافی کار آسانی است، به راحتی می گوید اینها تصورات و تخیلات است، دلیل آن هم این است که در تاریخ مصر نوشته نشده. حال کسی نمی رود تاریخ مصر را مطالعه کند. اگر هم بروند در تاریخ مدون مصری این چیزها نیست.

ما در اینجا دو جواب داده ایم. یک جواب کلی؛ و آن این است که ایشان (محمد احمد خلف الله) می گوید اصلاً این یک اسلوب ادبی است، فن خطابه همین است. در فن منطق و استدلال که یکی از شاخه های آن فن خطابه است، بر مشهورات تکیه می شود. یعنی در جایی که سخن گفته می شود اگر مطلبی میان مخاطبان شهرت دارد و پذیرفته شده است، از آن برای اثبات مطلب استفاده می شود.

اما این سخن ایشان در وقتی درست است که مخاطب کلام، گروه خاصی باشند. آیا مخاطب قرآن فقط امت عرب است؟ وقتی گفته می شود «نوشدارو بعد از مرگ سهراب»، این در محیط ما مفهوم دارد، اما همین مثال را در اروپا بزنید مفهوم نیست. صد مرتبه هم تکرار شود هیچ نمی فهمند. در ایران می فهمند. چون در اینجا افسانه مردمی است. پس مخاطب این ضرب المثل فقط باید ایرانیان باشند تا قابلیت تفهیم را داشته باشد. این مقتضای بلاغت است. بلاغت این نیست که در خطابه ای که

مخاطب آن همه بشریت برای ابدیت هستند و الی الناس كافة آمده از این افسانه‌ها استفاده شود. صاحبان دیدگاه سوم بی‌گدار به آب زده‌اند. این راه جواب نیست؛ نمی‌توانید جواب بدهید بگویید نمی‌دانم. اینها آمده‌اند از قرآن با این شکل دفاع کنند، اما قرآن را کوچک کرده‌اند و سطح آن را پایین آورده‌اند. قرآن را محدود کرده‌اند به عرب، آن هم عصر جاهلی؛ چون عرب امروز هم این افسانه را اگر افسانه باشد قبول ندارد. این محدود ساختن قرآن و از بهره‌وری ساقط کردن آن است. اینها اگر چه در سنگر دفاع از قرآن و حمایت از آن اینها را گفته‌اند، اما نمی‌دانند چه صدمه‌ای به قرآن زده‌اند.

این جواب کلی به این دیدگاه است.

در پاسخ مشروح و جزئی به این قوم می‌گوییم: چه چیزی شما را وا داشته که چنین تصویری درباره قرآن داشته باشید؟ خواهند گفت: ما در قرآن گزاره‌هایی می‌بینیم که بسیاری از آنها یا هیچ یک از آنها واقعیت ندارد. راه چاره این است که بگوییم اینها باورهای عرب بوده که قرآن از آنها به عنوان معبر استفاده کرده است. می‌گوییم کدام گزاره‌ها؟ یک یک قصه‌ها را بر می‌شمارند. تا یک صفحه و نیم عناوین این داستان‌ها را ذکر می‌کنند و ادعا می‌کنند همه اینها جزء افسانه‌های متداول بین عرب جاهلی بوده است.

در اینجا باید شواهد آنها را بررسی کرد، از این جهت ما یک یک این موارد را بررسی کرده‌ایم و سراغ تاریخ و سنگ‌نوشته‌ها و آثار باستانی موجود در موزه‌های مصر رفته‌ایم و حتی شماره سنگ‌ها و تابلوهای مورد نظر را ذکر کرده‌ایم.

در زمان امام حسن عسکری (ع) فیلسوفی به نام ابن اسحاق کندی وجود داشت که از نوادگان اشعث بن قیس کندی بود. عرب، برخی از آراء او را بر اندیشه‌های ابن سینا ترجیح می‌دهد. ایشان برای مدت شش ماه درس خود را تعطیل کرد تا تناقضات قرآن را جمع‌آوری کند. وی مشرب‌الحادی داشت، ولی از لحاظ فلسفی قوی بود. برخی از شاگردانش که از مریدان امام حسن عسکری (ع) بودند این خبر را به امام دادند.

باید توجه داشت، وجوه اصلی اعجاز قرآن ده تاست که به همه آنها تحدی نشده است، اما به نبود اختلاف در قرآن تحدی شده است: «و لو کان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً». این تعبیر، تحدی است. می‌گوید چون در قرآن اختلاف نیست پس کلام وحیانی است. البته از این نکته برای محکوم کردن قرآن استفاده کرده‌اند که از زمان ابن عباس شروع شد و تناقضات و اختلافات قرآن مطرح می‌شد و پاسخ داده می‌شد. امام عسکری (ع) پیامی را از طریق یکی از شاگردان به ابن اسحاق داد؛ مبنی بر اینکه «متکلم به این کلام اگر به تو بگوید: مقصود من از این جمله‌ها جز آنچه تو برداشت کرده‌ای بوده است؛ این برداشت توست، بنابراین اگر اعتراضی بر آن وارد است، اعتراض به برداشت توست، چه پاسخی داری؟» وقتی ابن اسحاق این اشکال را از زبان شاگرد خود شنید، فهمید این سخن از او نیست. پرسید: این اشکال را از کجا آورده‌ای؟ وقتی فهمید از امام عسکری (ع) است گفت: «أتیت به من عین صافیة»؛ سخن را از سرچشمه‌ای پاک و زلال آورده‌ای. سپس تمام اوراقی را که نوشته بود سوزانید و کلاس درس خود را از فردا شروع کرد.

این جواب امام (ع) در عین اینکه پاسداری از مرزهای اسلام است، برای ما ارائه طریق نیز هست؛ زیرا نوع شبهاتی که امروزه در مورد قرآن مطرح است همین گونه است. یعنی برداشت نادرستی از

قرآن می کنند، و براین مبنا بر آن اشکال وارد می کنند. بنابراین باید نحوه برداشت غلط آنها را تحلیل کنیم تا بتوانیم پاسخ آنها را بدهیم.

* لطفاً در صورت امکان نمونه ای از این گونه برداشت های نادرست را با پاسخ آن بفرمایید.
استاد معرفت: مثلاً در آیه ۳۸ سوره قصص، آنجا که فرعون به هامان دستور می دهد که از آجر، برجی بلند بسازد تا وی بتواند به خدای موسی دست پیدا کند می فرماید:
«و قال فرعون یا أيها الملأ ما علمت لکم من إله غیري فأوقد لی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحاً لعلی أطلع إلی إله موسی و آتی لأظنه من الکاذبین»

مفسرین در این مورد دچار سرگردانی شده اند و این آیه را جدی گرفته اند، و به همین دلیل دچار اشتباه شده اند. موسی آن هنگام که توسط دختر فرعون از آب گرفته شد و به نزد ملکه برده شد؛ در زمان فرعون «رامسس» بود که فتوحات زیادی دارد و بیگانگان را از کشور مصر بیرون راند؛ و از جمله بنی اسرائیل را. موسی از کودکی تا سی سالگی در آنجا بود. ده سال نیز پیش شعیب در مدین به سر برد. هنگامی به مصر برگشت که چهل سال داشت و رامسس مرده بود و فرزند بزرگ او «منفتاح» پادشاه وقت بود. موسی و منفتاح، هم بازی و هم سن بودند. گفت و گوهای موسی و منفتاح سال ها به طول انجامید و بر اساس گزارش تورات، چهل سال ادامه داشت. قرآن نیز طولانی بودن این گفت و گوها را تأیید می کند. در نتیجه گزارش موجود در آیه فوق که از زبان فرعون است بیانگر این است که فرعون با این تعبیرات می خواسته موسی را مسخره کند، و سخن او شوخی و طنز است، و گرنه فرعون می دانست آسمانی که موسی می گوید با ساختن یک برج مثلاً ۱۵ طبقه نمی توان به انتهای آن دست یافت. چون کوه های بسیار بلندی هم در منطقه وجود داشته است. فخررازی هم می گوید این سخن فرعون، شوخی است نه جدی.

برخی به اشتباه، برج بابل (واقع در شهر حله عراق) را همان صرح می دانند، حال آن که هیچ ارتباطی با فرعون ندارد. چنان که در تفسیر داستان نوح و ماجرای کشتی اوبه اشتباه دنبال «کوه جودی» هستند؛ حال آن که عرب به هر بلندی جودی می گوید. پس منظور قرآن این است که کشتی نوح بر بلندای مکان مرتفعی نشست تا در گل و لای و لجن زمین فرو نرود. بنابراین کوه آرارات را که آرامنه به عنوان جودی ادعا کرده اند نادرست است.

برخی گفته اند: ما هم می دانیم سخن فرعون، شوخی است، اما بر پایه این آیه باید در زمان فرعون، صنعت آجرسازی وجود داشته باشد؛ در حالی که تاریخ نشان می دهد که مصریان با صنعت آجرسازی در آن زمان (۱۲۵۰ سال پیش از میلاد) اصلاً آشنا نبوده اند و تنها از سنگ استفاده می کرده اند!!

اما در خاک برداری های ساحل نیل، باستان شناسان به معبدی دست یافته اند که تمامی آن از آجر است و پنج هزار سال قبل از میلاد ساخته شده است. همچنین در کنار نیل، مقبره هایی مربوط به سه هزار سال قبل از میلاد کشف شده که سقف آن از آجر است. فرید وجدی در دائرة المعارف قرن عشرین، یک جلد را به مصر و تمدن مصری اختصاص داده و بابی را با عنوان «تعرف المصریون علی صناعة الآجر منذ خمسة آلاف و أربعمائة سنة قبل الميلاد» گشوده است؛ یعنی آشنایی مصریان با صنعت آجرسازی از ۵۴۰۰ سال پیش از میلاد.

اشکال دیگری که به این آیه شده این است که گفته اند: شخصی به نام «هامان» در دستگاه فرعون وجود نداشته است؛ زیرا این هامان مربوط به ۶۰۰ سال بعد است. این سخن را بر اساس «داستان استیر» در مجموعه عهد عتیق بیان می کنند. خشایار شاه، شاهنشاه ایران وزیری داشت به نام هامان، که او با توطئه دست یابی به استیر، دختر زیبای یهودی که در اختیار شاهنشاه بود، علیه یهودیان سخن چینی کرد، و فرمان قتل همه یهودیان را از شاهنشاه گرفت. وقتی استیر به واسطه عموی خویش مُردخای یهودی از توطئه هامان مطلع شد، شاه را از این نقشه هامان با خبر ساخت، شاه نیز فرمان قتل هامان را صادر کرد و مردم یهود همه به واسطه استیر نجات یافتند. که یهودیان هنوز این روز را به عنوان «عید نجات» جشن می گیرند. بنابراین کسی در دربار فرعون به نام هامان وجود نداشته است.

ما دو پاسخ داریم؛ اول اینکه آیا این قصه که در تورات آمده، واقعیت دارد یا افسانه است؟ آیا واقعاً خشایار شاه وزیری به نام هامان داشته است؟ شما با مراجعه به متون تاریخی از جمله آثار هرودت، که در زمان خشایار شاه به ایران آمده برای نوشتن تاریخ ایران، اصلاً به چنین اسم و وزیری بر نمی خورید. در تاریخ باستان ایران، نیز نامی از هامان نمی یابید. پس این مسئله ای را که شما مطرح می کنید دروغ است، چون نام هامان به عنوان وزیر خشایار شاه فقط در تورات آمده است، در هیچ جای دیگر این مطلب نیست.

پاسخ دوم این است که قرآن، هرگاه اسامی غیرعربی را می خواهد به کار برد آن را تغییر داده و معرب می کند مثلاً موشه را به موسی تبدیل می کند. شما در قرآن کلمه ای که غیرمعرب باشد نمی یابید. پس «هامان» کیست؟ هامان معرب «آمون» است. آمون معبد بزرگی است در شمال مصر که جایگاه خدایان است و تمام کهنه معبد، به نام «آمون» خوانده می شدند. یکی از بزرگ ترین این کاهنان، فردی است که قرآن از او به نام هامان یاد می کند. او علاوه بر آن، مهندس ساختمان هم بود. لذا همه معابد زیر نظر او بود. پس جا دارد که فرعون به او دستور دهد که برج بسازد. بنابراین، بسیاری از این شبهات، با اندک کاوشی جواب داده می شوند.

✽ عناصر هنری در قصه های قرآن، چه جایگاهی دارد و روش هنری روایت قصه در قرآن چه ویژگی دارد؟

استاد معرفت: اساس کار دعوت و تبلیغ در قرآن بر هنر است. یعنی آنچه که باعث جذب قرآن در قلب ها شده زیبایی هنری قرآن است. قرآن، داستان را در قالب و شیوه ای زیبا و هنری و متحرک و زنده ارائه می کند. قصه را خشک نقل نمی کند. یعنی، با اینکه قرآن، بسیار مقید است که هیچ تحریفی در واقعیت داستان رخ ندهد، ولی در عین حال، همان واقع را در سبک و قالبی هنری ارائه می دهد، بدون هیچ گونه اضافاتی.

قرآن، واقعیات را در قالبی هنری، بدون هیچ گونه تصرفی در متن واقع ارائه کرده است. همچنان که همه ادیان به این ویژگی قرآن اعتراف نموده اند. یعنی در عین مقید بودن و پایبندی به واقعیات، تاریخ را با شیوه ای هنری ارائه کرده است.

شعراء یا ادیبانی که داستان های تاریخی را در قالب شعر و رمان ارائه نموده اند، بسیار از نظر هنری موفق بوده اند. مثلاً جرجی زیدان در «روایات اسلامی» که بیست جلد است، تمام جریانات

وقایع تاریخ اسلام را حلقه حلقه به صورت رمان درآورده است که بسیار زیباست. ولی بشر، برای هنری کردن یک اثر، باید به آن چیزهایی را اضافه یا کم کند. در حالی که قرآن بدون این اضافات و تخیلات، متن واقع را به صورت هنری و زنده در آورده است.

ابن اثیر، می گوید: «قرآن در تمثیل و استعاره از همان قالب زبان عربی استفاده کرده است؛ ولی تمثیلات و استعارات قرآن، اصلاً قابل مقایسه با استعارات عربی نه در زمان نزول و نه بعد از آن نیست».

بنابراین، هیچ یک از قصص قرآن، نه مبالغه دارد و نه زبان حال است. بلکه متن واقع است.

لازم به یادآوری است، تلاش ها و بررسی هایی که در این گفت و گو بدان اشاره شده در اثر جدید استاد با عنوان «شبهات و ردود، حول القرآن الکریم» انتشار یافته است. فصل پنجم این کتاب، با عنوان «القصص القرآنی، علی منصّة التحقيق» به این موضوع اختصاص دارد. مشخصات کتاب شناختی این اثر از این قرار است:

شبهات و ردود، حول القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۲۳ق، قم، مؤسسه التحقيق.

این کتاب پیش از این در همین فصلنامه معرفی و گزارش شده است. رک: شماره ۳۲، بهار ۱۳۸۲، صفحه ۲۳۰ تا ۲۳۸.

مشخصات کتاب خلف الله نیز چنین است: الفن القصصی فی القرآن الکریم، عرض و تحلیل بقلم خلیل عبدالکریم، سینا للنشر و مؤسسه الانتشار العربی، الطبعة الرابعة، ۱۹۹۹.